

دیداری از مصر باستان

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ
یوسف/۱۱۰

ابری منن^۱ (۱۹۱۲) در لندن متولد و از کالج دانشگاه لندن فارغ التحصیل شد. طی جنگ جهانی دوم در هند اقامت داشت و در رادیو هند به تفسیر وقایع جنگ می پرداخت و در این کار شهرتی بسزا کسب کرد. در سال ۱۹۴۹ به انگلستان بازگشت و فعالیت خود را در زمینه نویسندگی آغاز کرد. اولین داستان او — نفوذ ساحره ها^۲ — با اقبال زیادی روبرو شد. پس از آن به مدت چند سال هر دو سال یک داستان نوشته است که اکثر آنها با استقبال مردم همراه بوده است. وی پیرامون موضوعهای مختلف — نقد آثار، مسافرت، تاریخ، ادبیات و هنر — مقاله های زیادی نوشته و کتابهای بسیاری از ادبیات کلاسیک هند به انگلیسی ترجمه کرده است. سبک او روان، لطیف و گاه طنزآمیز است.

مسافرت به مصر برای من همیشه جالب است. دوست دارم در میان معابد و قبور مصریان قدیم قدم بزنم و به تمدنی که آنها بر پا کردند بیندیشم؛ تمدنی که همانند هر تمدن باستانی ویژگیهای خاص خود را داشت؛ ولی با گذشت زمان فروپاشید یا متحول نشد، بلکه همچنان که بود مدت شش هزار سال برجای ماند. تمدن مصریان قدیم بر پایه های محکمی استوار بود که ما آن را قدرت تبلیغ می نامیم. در این نکته تردیدی نیست. اما آنچه از این نیز روشنتر است این است که این تبلیغات عمری درازتر از تمدن آنها داشت.

در یکی از میدانهای اصلی قاهره، در خارج ایستگاه مرکزی راه آهن، مجسمه ای غول آسا نصب شده است که ارتفاع آن به ده متر می رسد. این مجسمه در سالهای اخیر به دستور حاکمان

1. Aubrey Menen. 2. The prevalence of witches

مصر از ویرانه‌های معبدی باستانی به این میدان منتقل شده و جای شگفتی است که کاملاً سالم مانده است. این تندیس است از فرعون رامسس^۳ دوم. جسد مومیایی شده‌ او که بعدها پیدا شده همان سیمای تندیس وی را دارد. از این رومی توان ادعا کرد که تندیس تصویر جالبی از خود اوست. رامسس دوم دستور داد که تندیسش را از یک قطعه سنگ واحد بتراشند. هدفش آن بود که نسل معاصر خویش و نسلهای آینده را با نشان دادن قدرت، ثروت و زیبایی خویش تحت تأثیر قرار دهد، او می‌خواست خاطره‌اش به دست فراموشی سپرده نشود. اگر مردم جهان پیرو عدل و انصاف می‌بودند این خودپسندی بدون کیفر نمی‌ماند و رامسس دوم، همانند صد فرعون دیگر که تنها نام آنها در تاریخ مانده است، به دست فراموشی سپرده می‌شد. برعکس او به هدف خود رسید. اکنون هر کس از این میدان عبور می‌کند پس از ۳۱۸۵ سال که از مرگ وی می‌گذرد، به او می‌اندیشد. قدرت تبلیغ اثر خود را بخشیده است.

ولی این نوع تبلیغ به‌حدی ممتاز است که معدود کسانی به انجام آن قادرند. این تندیس یک اثر عظیم هنری است. اثر تبلیغاتی دیگری در همین ناحیه وجود دارد که در حدّ تابلو نئون یک مغازه معمولی و پیش‌پا افتاده می‌نماید. به فاصله ۲۰ دقیقه رانندگی از میدان مرکزی راه آهن قاهره به هرم بزرگ خنوپس^۴ می‌رسیم. هرم بزرگ توده سنگی عظیمی است که هیچ نشانی از زیبایی در آن به چشم نمی‌خورد و عظمت آن تنها در حجم آن است. فراغت قبل از خنوپس اهرامی چند ساخته بودند ولی همه آنها کوچک بودند. خنوپس تصمیم گرفت برای خود هرمی بسازد که تا آن زمان به بزرگی آن ساخته نشده بود. هدفش همان هدف رامسس دوم بود ولی ذوق و سلیقه او را نداشت. در عین حال او نیز موفق شد و موفقیتش حتی از آن رامسس فراتر رفت. امروزه کمتر شخص باسوادى در جهان دیده می‌شود که چیزی درباره هرم بزرگ نشنیده باشد یا عکسی از آن را ندیده باشد. قدرت تبلیغ بار دیگر اثرات خود را برجای گذاشت: هر چه گستاختر نتیجه چشمگیرتر. به خاطر می‌آورم، این اولین درسی بود که به هنگام کار در یک آژانس تبلیغاتی به خود من آموختند. من قبل از آن که به دنیای واقعی پشت کنم شش ماه در آن مؤسسه کار کردم. من مردی خانواده دوست نیستم و فرزندى ندارم، ولی پیوسته احساس کرده‌ام شش ماه زندگی در میان تبلیغ کنندگان موجب شده است که بتوانم اندیشه‌های یک کودک را براحتی درک کنم. من می‌فهمم چه عاملی یک کودک را وامی‌دارد به کودک دیگر بگوید: «اتومبیل پدر من میلیونها بار از اتومبیل پدر تو بهتر است»؛ می‌فهمم چرا یک کودک عمداً داستانی را سرهم‌بندی می‌کند و آنگاه خود آن را چنان باور می‌کند که می‌ترسد تنها به بستر برود، زیرا خود در مؤسسه روزهای

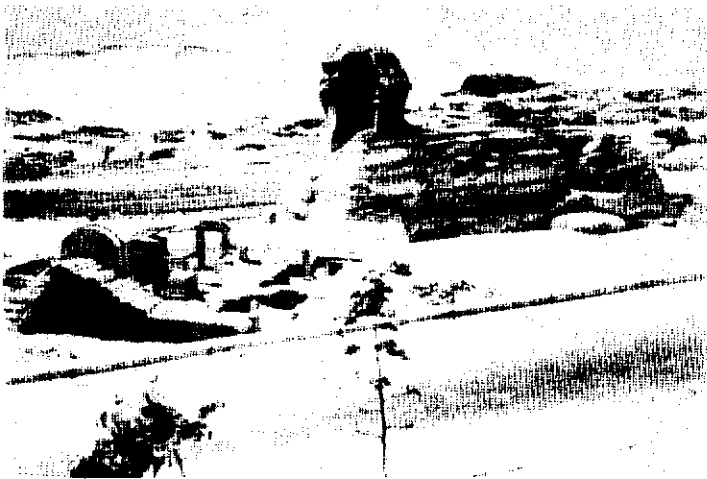
متممادی را به بحث پیرامون مسأله ای گذرانده ام که اصلاً واقعیت نداشته است. وقتی از مصر باستان دیدن می‌کنم همه آن تبلیغات غیرواقعی به ذهن من بازمی‌گردند زیرا مصریان باستان، مانند همکاران من در مؤسسه تبلیغاتی، کودکانی بودند که عمر خود را در میان افسانه‌های مهمل پریان می‌گذراندند، مهم‌ترین افسانه‌هایی که تا آن زمان از مغز بشر تراوش کرده بود. آنان بر اساس مهملاّت محض راهی برای زندگی خویش برگزیدند، و آنقدر پول داشتند که مردم را متقاعد کنند تا رفتار آنها و خود آنها را جدی تلقی کنند و اکنون اسباب بازیهای غول‌آسای آنها در گوشه و کنار مصر پراکنده است.

بزرگترین این اسباب بازیها مجسمه ابوالهول است. درباره ابوالهول مذهبهای مدید سخنان بیهوده گفته شده است. گفته می‌شود رازی در این مجسمه نهفته است، درحالی که در واقع از یک تابلو ساده اعلانات بدیهی تراست. گفته می‌شود یک الهه است که از تمام رهگذران معمای می‌پرسید و وقتی نمی‌توانستند جواب صحیح بدهند آنها را می‌بلعید. هزار سال پس از ساختن این مجسمه یونانیان این داستان وحشت‌آور را ابداع کردند. و نیز گفته شد رازی در او نهفته است که وقتی تمام پیکره از زیرش درآید برملا خواهد شد. اکنون تمام پیکره را از شن جدا کرده‌اند. هیچ چیز تازه‌ای کشف نشده است؛ جُز بدن شیرمانند پهناورش که به طول ۶۳ متر روی شن صحرا



لمیده است، و پنجه‌های بزرگش که چون دو دیوار عظیم شهری باستانی در شن فرو رفته اند. برای آن کس که بتواند به جایی برسد که حقایق عریان را باور کند مفهوم این قطعه سنگ عظیم حجاری شده کاملاً روشن است: نوعی تبلیغ است و بس. چهره او چهره الهه‌ای یا زنی نیست، بلکه تصویر چهره فرعونى است که به امر وی آن را تراشیده اند. نام این فرعون خافری^۵ بود. مجسمه به سوی شرق می‌نگرد تا به جهانیان یادآوری کند که خافری یعنی «کسی که چون آفتاب می‌درخشد». سر مجسمه بریدن شیرمانند بسیار عظیمی قرار گرفته تا نشان دهد که خافری پادشاهی مقتدر بود و آن قدر ثروت و قدرت داشت تا به فرمان او این هیولا از سنگ تراشیده شود.

خافری در کار تبلیغ به اندازه خثوپس موفق نبود. شنهای بادآورده اطراف تندیس وی را فراگرفت تا آن که تقریباً همه آن را پوشاند. اگر فرعون دیگری به نام آمنحوتپ^۶ چهارم، خواب ندیده بود که هیولا از او خواسته است بیرون بیاوردش، نام خافری ممکن بود برای همیشه به دست فراموشی سپرده شود. مصریان، در این جا نیز چون کودکان خواب را واقعیت می‌پنداشتند. آمنحوتپ فوراً درخواست هیولا را اجابت کرد و او را از شن بیرون آورد و در میان پنجه‌های او کاری را که انجام داده بود بر سنگی نوشت. در آن جا نام فرعونى را که تندیس او در آن بالا سر به



ابوالهول—۲۵۵۰ ق-م

آسمان می‌سایید ذکر کرد. از آن جا که در هیچ منبع دیگری اشاره‌ای به ابوالهول نشده است بدون نوشته آمنحو تپ چهارم شاید هیولا در واقع رازی در خود نهفته می‌داشت و در وضعیت موجود به احتمال زیاد رازی طنزآمیز، ولی بخت با خافری همراه بود زیرا ما او را به بیاد می‌آوریم. هم اکنون من و شما به رغم میل خودمان به او می‌اندیشیم. در عین حال چیز بیشتری درباره او نمی‌دانیم، جز آن که او این هیولا را ساخت، و این همان هدفی است که او در پی آن بود. از زمانی که خافری ابوالهول را بر پا کرد تا زمانی که آمنحو تپ آن را از شن پاک کرد ۱۴۰۰ سال گذشته بود ولی هنوز فراغه برجای بودند. ساختن بناهای عظیمی چون هرم بزرگ ابوالهول به جای آن که حکومت را به ورشکستگی اقتصادی بکشد و مردم دست به شورش بزنند و حکومت خود را عوض کنند، برعکس بر ثروت مصریان افزود و مصر در آن ایام غنی‌تر از همیشه بود. فراغه همچنان بر مردم مسلط بودند و چون نیاکان خویش مستبدانه حکومت می‌کردند. هیچ چیز تغییر نکرده بود، جز آن که پایتخت عوض شد. خافری از ممفیس^۷، شهری در شمال مصر که امروزه اثری از آن نیست، حکومت می‌راند، و آمنحو تپ از تیس^۸ شهری در جنوب، که قسمتی از آن برجای مانده است. فراغه در این دو محل بناهای ابدی ساختند، بناهایی که حتی از ابوالهول بزرگتر بودند. ولی در تیس است که می‌توان به خارق‌العاده بودن این مردم پی برد.

تیس اکنون لوکسور^۹ نام دارد. روستایی است در میان درختان خرما در دو طرف رودخانه نیل که خیلی تمیز نگهداری می‌شود. این روستا به هنگام غروب زیبایی یک کارت پستال را دارد و بدیهی است که مقامهای دولتی در حفظ این زیبایی کوشش فراوان کرده‌اند. آب و هوای لوکسور در زمستان مطبوع است و از زمانهای قدیم مردم برای دیدن آثار آن به این روستا می‌رفته‌اند. بعضی از این دیدارکنندگان خوش ذوق خاطرات خود را از دیدن بناهای آن جا به رشته تحریر درآورده‌اند.

مثلاً نویسنده سیاحی به نام استرابو^{۱۰} از این محل دیدن کرد و آن را آن گونه که در آن زمان می‌نمود توصیف کرد. وقتی استرابو تیس را وصف می‌کرد عیسی^۱ ناصری حدود ۲۰ سال داشت. مسافر دیگری شاعره‌ای را که به همراه داشت تشویق کرد چند شعری بالبداهه بگوید و نام وی را در آن ذکر کند. سپس دستور داد شعر را روی یکی از مجسمه‌ها حک کردند. این مسافر «هادریانوس»^{۱۱} امپراتور رُم بود و آن شعر سست را هنوز می‌توان خواند. بنابراین سیاحی که به لوکسور می‌رود انتظار دارد چیزهای جالب و شگفت‌انگیز ببیند. این جا محلی است که یک امپراتور هزارمیل راه را طی کرد تا از آن دیدن کند، و وقتی یوسف و مریم به مصر گریختند شهر مشهوری بود.

7. Memphis

8. Thebes

9. Luxor

10. Strabo.

11. Hadrian.

این محل دو هزار سال توّجه سیّاحان را به خود جلب کرده است. به عقیده من ویرانه های لوکسور جدّابترین مناظری است که از عهد باستان برجای مانده اند. عظمت و وسعت بناها در حدّی است که انسان فکر می کند آنها را در خواب می بیند. آنها گستاخترین و مؤثرترین نوع تبلیغی هستند که بشر به آن دست زده است.

با وجود این اوّل کاری که باید در لوکسور انجام داد دیدن ویرانه ها نیست، بلکه باید در ساحل نیل ایستاد و به ساحل مقابل نگریست. بین رودخانه و صخره های پرشیب ساحلی نواری باریکی زمین سرسبز دیده می شود. آن سوی صخره ها بیابان گسترده است. پشت سر نیز نواری دیگری از سبزه به عرض تقریباً دو کیلومتر گسترده است که در آن چند بنای عظیم به چشم می خورد و بعد از آن باز بیابان آغاز می شود. تبس جلو شما و پشت سر شما قرار گرفته است. دوشهر است که هر یک با ویژگیهای خاصّ خودش باشکوه و زیباست. شهری که پشت سر شماست برای زنده ها ساخته شده و آن دیگری که در آن سوی رودخانه نیل واقع است ویژه مردگان است. از نظر مصریان شهری که در آن سوی نیل قرار گرفته اهمیت بیشتری داشته است.

انسانها همیشه به نوعی به زندگی پس از مرگ ایمان داشته اند. این اعتقاد غالباً موجب امید حیات و گاه نیز موجب ترس آدمیان بوده است. بعضی تصوّر کرده اند چون هیچ کس از آن دنیا بازنگشته است نمی توان چگونگی زندگی پس از مرگ را مشخص کرد. ولی مصریان قدیم از دیدگاهی کودکانه و بی غلّ و غش به این مسأله می نگریستند. آنان مسأله ای را که متفکرترین دانشمندان را به تعمق واداشته است به نحوی بسیار ساده برای خود حل کردند و در اندیشه کودکانه خود به این نتیجه رسیدند که زندگی پس از مرگ درست همانند زندگی قبل از مرگ است. یک کودک امروزه ممکن است سؤال کند آیا می تواند عروسکش را با خود به بهشت ببرد؟ اگر این سؤال از مصریان می شد پاسخ می دادند که حتماً می تواند. به گمان آنها او می توانست هر اسباب بازی را که دوست دارد با خود به بهشت ببرد، حتی می توانست دایه خود را با خود ببرد. ابراز چنین نظری از سوی کودکان نشانی است از معصومیت و اندیشه کودکانه آنها، ولی اعتقاد فراغه بزرگ به آن بسی نامعقول می نماید.

این مسأله شایان اهمیت است که مصریان قدیم به آنچه می گفتند واقعاً ایمان داشتند. بر پایه ادیان الهی جهان پس از مرگ جایی است که انسان پاداش اعمال نیک یا بد خود را دریافت می کند و بهشت جای نیکوکاران است. ولی مصریان چنین اعتقادی نداشتند و برای آنها دنیای پس از مرگ هیچ جنبه روحانی نداشت. بعدها به نوعی داوری در دنیای پس از مرگ معتقد شدند، که طی آن روح شخص مرده در یک کفه ترازو و اعمال نیک وی بر کفه دیگر ترازو وزن

می شد. ولی این اندیشه چندان جدی تلقی نشد. به هر حال شخص می توانست با تذکر نکات صحیح و بموقع از این داوری بگریزد و برای آن که این نکات را به دست فراموشی نسپرد به خط تصویری قدیم مصریان در داخل تابوتش نوشته می شد. صرف نظر از این داوری، بهشت مصریان کاملاً جنبه مادی داشت. بنابر عقیده آنان انسان پس از مرگ همان زندگی را خواهد داشت که در روی زمین داشته است، روی بستر خودش، ملبس به لباس خودش، در حالی که جواهرات خاص خود را بر تن آویخته خدمتکاران ویژه خودش به او خدمت می کنند، غذایی را می خورد که همیشه در زندگی این جهان دوست داشته است و به موسیقی مورد علاقه اش گوش می دهد. اگر در این دنیا به نوعی کسب و کاری یا کشاورزی علاقه داشته است در آن دنیا می تواند همان کار را به همان شکل دنبال کند.

مصری باستان چون نوجوانان دوازده ساله با توسل به منطقی نادرست مصرانه استدلال می کرد که تمام آنچه گفته شد در دنیای دیگر رخ خواهد داد. وقتی کسی می مرد، بهترین اثاث خانه اش را با خود می برد. به بیان دیگر خانواده او آنها را در مقبره اش در کنار جسدش می گذاشتند. او بهترین لباسها و بهترین جواهراتش را با خود برمی داشت. تندیسهای کوچکی را که از خدمتگزاران صدیقه ساخته شده بود در کنارش می گذاشتند تا در آن دنیا همین که اورادی خاص را بخواند زنده شوند و به خدمت او بپردازند. اوراد ویژه روی پاپروس نوشته می شد که به صورت طوماری در کنار جسد می گذاشتند و آن را کتاب مردگان می نامیدند، یا آنها را روی دیواره های مقبره او می نوشتند و او پس از بیدار شدن در حالی که در مقبره اش راه می رفت تا پاهایش پس از خوابی طولانی به راه رفتن عادت کنند اوراد را قبل از ورود به بهشت با دقت می خواند. چنگ و سه تار برای نواختن موسیقی در کنارش بود، کوزه های پر از غذا برای مهمانیها، روغن برای خوشبو کردن بدن در جشنها، اسباب قمار، خلاصه همه وسایلی که برای یک زندگی پرتجمل و راحت لازم بود در دسترس او بود. در مورد کسب و کار، او از زمینهای زراعتی، انبارها و کشتی هایش مدلهایی با خود آورده بود که در هر کدام کارگران ویژه ای به کار می پرداختند و مشتریان در آنها رفت و آمد می کردند. به فرمان او این مدلهای کوچک مردان و زنان به انسانهایی زنده تبدیل می شدند و تا ابد برای او کار می کردند و پول درمی آوردند.

مرده، علاوه بر تمام این وسایل که با خود می برد، در آن دنیا به بدنش نیاز مبرم داشت. این ضرورت مهم مورد توجه خاص بود. افراد خیره جسد او را مومیایی می کردند و از آن جا که قلب، ششها و جگر او ممکن بود مانند پوست بدن سالم باقی نمانند — و او طبیعتاً برای لذت بردن از غذا و جشنها به این اعضا نیاز مبرم داشت — قبل از مومیایی کردن آنها را از بدنش درمی آوردند و در

ظروفی می گذاشتند. این ظروف در اطراف تابوت سنگی او در دسترسش گذاشته می شد تا به محض آن که سر از تابوت بردارد در بدن او جا می گیرند.

همه این اشیاء گوناگون، و نیز خود جسد را در گوری دارای دو، سه یا حتی چهار حجره جای می دادند. این گور در صخره های پرشیب ساحل نیل کنده می شد. در یک بهشت کاملاً مادی شخص باید بتواند دیگران را پس از ورود بلافاصله تحت تأثیر قرار دهد. بنابراین هر کس سعی می کرد قبل از مرگ هر چه بیشتر، طلا و جواهرات فراهم کند تا به هنگام مرگ در کنارش دفن شود. برای آن که این جواهرات به سرقت نرود مدخل قبر با تخته سنگ بزرگی محکم بسته و مهر می شد سپس روی آن را با توده ای از سنگ می پوشاندند تا از انظار مخفی بماند. تصور می شد که این کار دزدان را گمراه خواهد کرد. ولی چنین نبود. در بین تمام قبرهایی که کاوش شده اند تنها یکی از آنها غارت نشده است. غارتها در همان دورانهایی که قبور دیگری ساخته می شد ادامه داشت. ساختن قبور و غارت قبور همزمان بودند.

این وضعیت، در شکل ساده اش به گروهی کودک می ماند که با دقت گنجشکی را به خاک می سپارند و مبهوت و بی حرکت سگی را تماشا می کنند که گنجشک را از خاک درمی آورد. اما، هر چند تبس مردگان شهری پر از قبور خالی است، جایی فوق العاده جالب و تماشایی نیز هست. راه باریک و سنگفرش شده ای که در مسیر آن تابوتهای سنگی را بر غلتکهایی به خوابگاه ابدی حمل می کرده اند تا دامنه صخره های بلند قهوه ای رنگ ساحل ادامه یافته است. این راه پس از یک پیچ وارد دره شاهان می شود، محلی متروک، سنگلاخ، غرق آفتاب و فرورفته در سکوت. در گوشه و کنار در شیب صخره ها حفره هایی به چشم می خورد. پله هایی با شیبی تند که برای پایین بردن تابوت ساخته شده از بالا تا مدخل حفره امتداد یافته است. مدخل مقبره بزرگتر از یک در معمولی نیست. در واقع قبر خود خانه ای است که در سنگ کنده شده، خانه ای دارای چند راهرو، اتاق، پستو و یک اتاق خواب که در آن شاه به خواب می رفت، تا آن گاه که بیداری حتمی و سرخوشانه اش فرارسد زندگی پر از لذتی را از نو آغاز کند. این اتاقها و راهروها که روزگاری تا سقف از اشیاء قیمتی و کالاهای خانگی انباشته بودند اکنون خالی هستند ولی نقاشیهای روی دیوارها، که به گونه ای شگفت آور در هوای خشک مصر همچنان سالم برجای مانده اند دهها صحنه زنده و فوق العاده واقع نما و دل انگیز از زندگی پس از مرگ را پیش چشم بیننده می گسترند.

در یکی از این گورها — تنها در یکی از آنها — مرده ای همچنان در تابوتش دراز کشیده و منتظر بیداری موعود است. او فرعون گمنامی بود به اسم توت عنخ آمون^{۱۲}. در زمان فرمانروایی او

مصر گرفتار مشکلات زیادی بود. او در جوانی مُرد و با عجله به خاک سپرده شد. به نظر می‌رسد که محل قبر او را همه مردم، از جمله دزدان، از یاد بردند. وقتی در سال ۱۹۲۹ مقبره او کشف شد کاملاً دست نخورده باقی مانده بود. شاه در تابوتی که در چند تابوت دیگر جای گرفته بود به خواب ابدی فرو رفته بود. دوتا از تابوتها از طلا و سنگ لاجورد بودند. تابوتها به شکل ضریح ساخته شده بودند. در خارج ضریح اثاثیه زیادی انباشته شده بود که بر روی یکی از آنها تاجی از طلا قرار داشت. گنجینه‌ها را به موزه قاهره منتقل کرده‌اند ولی فرعون همچنان برجای مانده است. شواهدی در دست است که حداقل یک تن از کسانی که مقبره او را آماده می‌کردند واقعاً ایمان نداشت که اربابش بلند خواهد شد و کار او را بازرسی خواهد کرد. روی یکی از ضریحها لگه کدبری به چشم می‌خورد و این می‌رساند که در ساخت ورقه طلا تقلب شده است. طلا ساز تقلب کرده بود و این عمل مؤید آن است که او مطمئن بود تا سالهای سال، یعنی تا آن زمان که قبر غارت شود، کسی به این رازی نخواهد برد. در عین حال جای شگفتی است که ظاهراً هیچ کس دیگری دست به چنین کاری نزده است.

شهر مردگان تأثیر عمیقی بر شهر آن سوی نیل، تبس زندگان، برجای گذاشته است. اگر مصری قدیم مُردن را زیستن در شادی ابدی می‌دانست پس دلیلی وجود نداشت که به هنگام زیستن در این دنیا در شادیاها غرق نباشد. هر چه او می‌خواست — گردن بندی از طلا و سنگ لاجورد، ادویه کمیاب، تخت‌خوابی ساخته شده از عاج — می‌توانست در این دنیا از آن لذت ببرد و می‌توانست با خود به آن دنیا ببرد. ماده‌گرایی به عنوان راهی برای زندگی بیش از این به جایی راه نمی‌برد. یک انسان امروزی ممکن است آرزو کند که خود صاحب یک کادیلاک باشد ولی تاکنون دیده نشده است کسی بخواهد پس از مرگ او را در کادیلاکش دفن کنند. صاحب کادیلاک ممکن است دیندار نباشد ولی این کار را نامعقول می‌داند.

شهر تبس در دنیای باستان بزرگترین مرکز داد و ستد وسایل تجملی بود. هومر، که خود مردی صاحب ذوق و با زندگی اشرافی آشنا بود یادآوری می‌کند که شمار اشیای گران قیمت تبس از دانه‌های شن بیابان بیشتر بوده است. امروزه ما می‌دانیم که یک اقتصاد متکی بر میزان بالای مصرف، وقتی می‌تواند دوام داشته باشد که خریدار پیوسته به مصرف تشویق شود. سازمانهایی مأموریت دارند دائماً اشتیهای مردم را به مصرف بیشتر کنند. آنها مردم را متقاعد می‌کنند که باید در هر روز و حتی در هر دقیقه تا آن جا که می‌توانند کالاهای بیشتری مصرف کنند و اگر احساس کنند مصرف بالا نمی‌رود به گونه‌ای طنزآمیز و زیرکانه مردم را سرزنش می‌کنند.

در تبس، جایی که کار تشویق و تحریض مردم به مصرف بشدت ادامه داشت، مشوقان از

آنچه در دنیای ما می‌گذرد نیز پا را فراتر می‌گذاشتند. آنها، مردم را متقاعد می‌کردند که ماده‌گرایی نه تنها راه زندگی است بلکه راهی به بهشت نیز هست. پی در پی اعیاد مذهبی بر پا می‌کردند. می‌گفتند دین جز تقدیم هدایای گرانبه‌قیمت به خدایان چیز دیگری نیست، خدایان خود بی‌شمار و بی‌اهمیت بودند. آنچه مهم بود آن بود که می‌بایست پیوسته هدایای گرانبه‌قیمت به آنها پیشکش شود. حال، از آنجا که خدایان فقط مجسمه‌های سنگی بودند می‌بایست یک نفر از جانب آنها هدایا را دریافت کنند. مشوقان می‌گفتند که خود باید هدایا را دریافت کنند. و بدین ترتیب شگفت‌انگیزترین، آزمندترین و قدرتمندترین سلسله کشیشان جهان به وجود آمد.

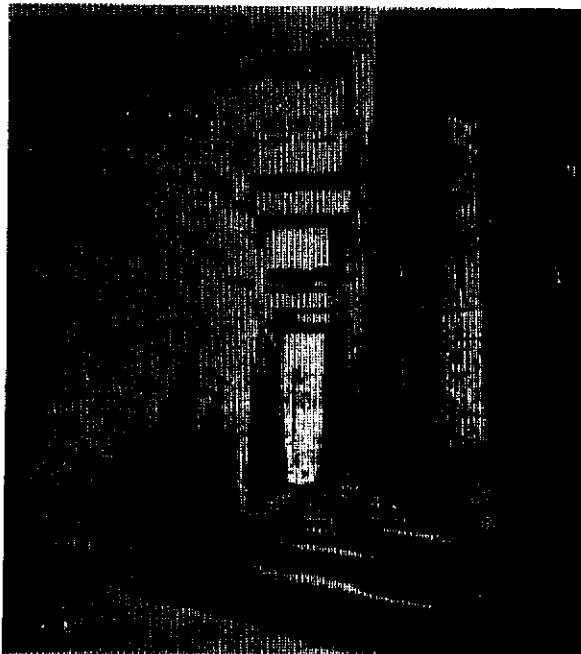
من آنها را کشیش می‌نامم ولی آنها بالاتر از کشیش بودند، آنها نخبگان جامعه بودند، که همانند اعضای حزب کمونیست شوروی، طرز فکر و طرز زندگی هر یک از ساکنان کشور را کنترل می‌کردند. آنها دین ویژه‌ای برای مصر ابداع کردند و آنچه را که برای اهدافشان مناسب می‌دیدند گستاخانه به آن افزودند. آنها قوانین را ابداع کردند، صدها خدا ابداع کردند، مراسم پرستش ابداع کردند و در کنار همه اینها سنگینترین سیستم مالیاتی کلیسایی را که بشر به خود دیده است ابداع کردند. آنها حتی با اعلام این مطلب که فرمانروای مصر در واقع خود یک خداست، فراعنه مصر را ابداع کردند. البته فرمانروا تا وقتی خدا بود که به آنها هدایای کافی می‌داد. اگر او از بخشیدن هدایا امتناع می‌کرد — همان گونه که چند فرعون امتناع کردند — او را از سلطنت خلع می‌کردند و مقام او را به کسی می‌سپردند که وظیفه خود را خوب بداند. و سرانجام آنها اعجاب‌انگیزترین معابدی را که انسان به چشم دیده است بر پا ساختند. حال از یکی از این معابد دیدن می‌کنیم:

کرنک^{۱۳} روستای عرب‌نشین کوچکی است که در دو طرف جاده‌ای شنی قرار گرفته که به لوکسور ختم می‌شود. پس از پنج دقیقه رانندگی در این جاده ناگهان به فضای باز وسیعی وارد می‌شویم. در هر طرف ما خیابان عریضی کشیده شده که در آن ابوالهولهای زیادی دیده می‌شوند. هر ابوالهول روی پایه‌ای بزرگ زانو زده است و از مردی معمولی بزرگتر است. این خیابانی بود که از شهر تبس آغاز و به مهمترین معبد آن شهر، یعنی معبد بزرگ آمون در کرنک ختم می‌شد. درب باشکوه این معبد در طرف راست ما واقع است.

مدخل معبد دیواری است وسیع که در بالا باریکتر می‌شود و دروازه‌ای آن را به دو قسمت تقسیم کرده است. شکل مدخل، حجم عظیم آن و تهووری که در طرح آن دیده می‌شود نشان می‌دهد که منظور اصلی آن بوده است که هرکس از این مدخل بگذرد حیрт کند و به هراس افتد و

من فکر می‌کنم کمتر کسی است که چنین نشود.

دروازه به یک حیاط باز می‌شود. این حیاط به حدی وسیع و عظیم است که تماشاگر در وسط آن موجودی بسیار کوچک به نظر می‌رسد و دروازه بزرگ در پشت سر او چون دری معمولی جلوه می‌کند. ستونهای حجیم، که رأس آنها برآمده است همانند مردان سپاهی در اطراف حیاط به قراول ایستاده‌اند. از حیاط عبور می‌کنیم و به دروازه دیگری می‌رسیم که به اندازه دروازه اولی است. از آن می‌گذریم و مانند نسلهای دیدارکننده قبلی لال و مبهوت می‌شویم. ما اکنون در شبستان ستون‌دار بزرگ هستیم. فراعنه بناکننده آن (نه فرعون در ساختن آن سهیمند) قصد داشتند بنایی بسازند که در هیچ جای دنیا نظیر آن دیده نشود. دنیای آنها در مقایسه با دنیای ما، کوچک بود؛ با وجود این هیچ چیز را نمی‌توان با دنیای آنها مقایسه کرد. این شبستان که سقف آن بر ستونهای حجیم متگی است ۱۰۰/۵ متر طول و ۵۵ متر عرض دارد و ۳۴ ستون عظیم آن را پر کرده‌اند و سقف سنگی ۲۳ متر از کف شبستان ارتفاع دارد. محیط قاعده هر ستون ۱۵ متر است. اهمیت چنین ارقامی را نمی‌توان براحتی دریافت ولی راه دیگری وجود دارد که می‌توان به میزان وسعت و عظمت این بنا پی برد. پنجاه مرد قوی هیکل می‌توانند با جای کافی، در بالای هریک از ستونهای مرکزی براحتی بایستند.



معبد آمون در کرنک

ستونها نزدیک به یکدیگر ساخته شده‌اند و بین آنها فقط راهروهای باریکی باقی مانده است، مگر در وسط شبستان که ستونها عقب رفته‌اند تا راهی برای انجام مراسم دسته‌جمعی باز کنند. وقتی انسان از این راه اصلی دور می‌شود ممکن است در میان ستونها که به درختان غول‌پیکر جنگلی انبوه شباهت دارند راه خود را گم کند. فرعونها که گویی از ساختن چنین بنای سنگی حیرت‌آوری کاملاً راضی نمی‌شدند هر ستون را از پایه تا رأس با نشانه‌ها یا متون و صحنه‌های مذهبی نقاشی کردند. بعضی از این نقاشی‌ها هنوز برجای هستند و وجود آنها کافی است که نشان دهد زمانی که نقاشیهای شبستان نبوده‌اند این سالن عظیم بسان کتابی داستانی با اوراقی رنگین قابل خواندن بوده است.

چهار در ورودی دیگر که از دروازه‌ها کوچکترند به معبد مخصوص باز می‌شوند و این محلی است که فقط فرعون و کاهنان معبد حق ورود به آن را داشتند. در این جا معیار ساختمان خیلی کوچکتر می‌شود. هر جا که مردم بدان راهی ندارند عظمت و جلال نیز بدان راهی ندارد. محراب فقط مجموعه‌ای است از چند اطاق، عمارتی معمولی برای مجسمه‌ی خدای آمون، خدایی که آن را هر روز صبح با نوای موسیقی استحمام می‌دادند، لباس بر تنش می‌کردند و هدایا و غذا به وی پیشکش می‌شد.

اما در این جا از هیبت و وقار نشانی نیست. در این جا مذهب در هاله‌ای از راز پوشیده نیست و در واقع نمی‌تواند چنین باشد. دیوارهای محراب درونی مانند صفحات آگهی یک مجله عملاً برای تبلیغ ساخته شده‌اند. دیوارها گروههای متعددی از مردم را نشان می‌دهند که پیشاپیش هر یک فرعون‌ی در حرکت است و ملازمانش بدنبال وی روانند و هر کدام هدیه‌ای برای خدا می‌آورند. نقوش دیوارها اشاره‌ای آشکار به جنبه‌ی مذهبی فرعون زمان دارد، اشاره‌ای که نمی‌شود آن را نادیده انگاشت.

فراعنه جانب کاهنان را به اندازه کافی رعایت می‌کردند. زمانی کاهنان به حدی ثروتمند شدند که یک سوم ثروت مصر در تصرف آنها بود، ولی این امر توافقی دو جانبه بود. فرعون حاکم گنجینه‌های وسیعی به کاهنان می‌بخشید و آنها در عوض به او فرصت می‌دادند که از معبد چون دستگاه تبلیغات استفاده کند.

وقتی معبد کرنک را ترک می‌کنیم و به معبد آمون در لوکسور می‌رویم چگونگی این «بده و بستان» دقیقاً بر ما آشکار می‌شود. معبد آمون هر چند کوچکتر است همچنان مهم و شگفت‌آور است. مدخل آن تا حد زیادی به مدخل معبد قبلی شباهت دارد ولی در جلو آن شش مجسمه‌ی غول‌پیکر ساخته شده‌اند که دو تایی آنها نشسته و بقیه ایستاده‌اند. اینها تندیسهای

رامسس دوم هستند و هدف از ساختن آنها دقیقاً همان است که در ساختن تندیس او در قاهره مورد نظر بوده است. آنها حتی قبل از آن که زاپرا پا به درون معبد بگذارد شش بار به او می‌گفتند که رامسس دوم مردی قدرتمند است. بر دیوار دروازه نقش برجسته‌ای که به سبک یک پوستر رسمی کنده شده یکی از فتوحات مشهور رامسس دوم را نقل می‌کند. در داخل معبد تبلیغات نمود چشمگیرتری دارند. در یکی از حیاطهای معبد سیزده مجسمه غول پیکر جای گرفته‌اند. اینها از آن فرعون آمنحوتپ سوم هستند. آنها نشسته‌اند، به جلومی‌نگرند، چهره‌شان آرام و متین است و بدنشان مانند بدن قهرمانهایی غول پیکر عضلانی و پیچیده است. در زندگی واقعی کمتر کسی می‌توانست تا بدین حد با وقار برجای نشیند و نگاهش این چنین مانند نگاه خدایان سنگین و آرام باشد. ساختمان معبد چنان بر ذهن انسان اثر می‌گذارد که حداقل تا زمانی که در پای این غولهای تبلیغاتی ایستاده است، باور می‌کند که آمنحوتپ فرعون قدرتمند و ثروتمند بوده است.

فراعنه مصر به توصیف شخصیت خویش علاقه زیادی نشان می‌دادند ولی از روی کتیبه‌هایی که برجای مانده است نمی‌توان بدرستی به شخصیت آنها پی برد. گفته‌های آنها غالباً به اظهار نظرهای یک قهرمان سنگین وزن بوکس در روز قبل از مسابقه شباهت دارد.

در واقع اگر این پرده تبلیغات برای یک بار — فقط برای یک بار — پاره نمی‌شد ما دربارهٔ فراعنه مصر — جز جنگهای آنها — هیچ نمی‌دانستیم. یکی از این فراعنه زن بود.

او را هتشیپسوت^{۱۴} می‌نامیدند و دقیقاً مشخص نیست که او چگونه توانست بر تخت سلطنت مصر بنشیند. به هر حال این حادثه در ۳۵۰۰ سال پیش روی داد و تنها چند کتیبه بر دیوارهای معبد به این داستان اشاره می‌کند. ظاهراً او زن یکی از کاهنان معبد بود به نام تحوطمس^{۱۵} که کم‌وبیش دعوی سلطنت داشت زیرا فرزند فرعون زمان از یک رفیقه گمنام بود. طبق کتیبه‌ای که بر دیوار معبد کزنک نقش کرده بود، یک روز ناگهان به آسمان صعود کرد و در آن جا خدای خورشید، خود تاج سلطنت بر سرش گذاشت. نیازی نیست که این ادعا را باور کنیم ولی رسیدن به سلطنت در آسمان خالی از جذابیت نبوده است. در یکی از حیاطهای معبد نقطه‌ای وجود داشت که فقط فرعون می‌توانست بر آن بایستد. یک روز در یک جشن بزرگ، کاهنان که از سلطنت فرعون حاکم خسته شده بودند، تحوطمس را بر این نقطه مهم ایستاندند و این کار در پیش روی فرعون حاکم انجام شد و او بناچار از سلطنت کناره گرفت. بدین ترتیب تحوطمس ارباب همهٔ مردم مصر شد جز ارباب زن خودش.

14. Hatshepsut

15. Thutmose



مجسمه هتشیپوت در ممفیس

هتشیپوت نیز مدعی تاج و تخت بود زیرا از خانواده سلطنتی بود. زنی بود زیبا و فتنه جو، جشن بر پا می کرد، درباریان دور او جمع می شدند، و کسانی که از نفوذ زیاد کاهنان بر تحوطمس ناراضی بودند به زنش پیوستند و او خود را نایب السلطنه نامید.

ولی این مقام وی را راضی نکرد و فکر کرد وقت آن رسیده است که لباس مقدس شاهان مصر را بر تن کند، و این لباس در آن زمان عبارت بود از لنگی که بدقت و با ظرافت خاصی چین دار شده بود. از آنجا که فراعنه در تمام مراسم مذهبی نقش مهمی برعهده داشتند این امر نه تنها در دربار بلکه در معابد نیز آشوب پیا کرد. مصریان که سالها به فرمانروایی یک مرد خو گرفته بودند، اکنون مجبور بودند در برابر هوسهای یک زن سر تعظیم فرود آورند، زنی که در عین حال از جذبه و شکوه خاصی برخوردار بود.

پس از پنج سال هرج و مرج، فرعون قبلی که در معبد از سلطنت استعفا کرده بود با یکی دیگر از پسرانش همدست شد و تحوطمس و هتشیپوت را از تخت سلطنت به زیر کشید. این پسر نیز تحوطمس نامیده می شد و ما او را تحوطمس دوم می نامیم.

پادشاه قدیم و تحوطمس دوم اکنون مبارزه وسیعی را علیه هتشیپوت آغاز کردند. این مبارزه آن قدر کودکانه بود که اگر شواهد آن در برابر چشمان ما نمی بود باور کردن آن ناممکن

می نمود. هتشیپسوت، که همانند، تمام فراعنه مذکر به جلب توجه مردم و تبلیغات عقیده راسخ داشت تمام تپس را از بناها، کتیبه ها و یادگارهایی که در آنها از او تمجید می شد، پر کرده بود. اکنون فرعون سالخورده و تحوطمس دوم دستور دادند هر جا که نام هتشیپسوت حک شده است تراشیده شود و به جای آن نام خود آنها حک شود. هر جا که تصویر یا چهره ملکه کنده شده بود نیز می بایست تراشیده می شد.

فرعون پیر و پسرش با این کار نام هتشیپسوت را ابدی کردند. می دانیم که نمی توان نقشی را بدون آن که اثرش برجای بماند از صفحه سنگ زدود. امروزه نقوش هتشیپسوت با تمام ویژگیهایش در زمینه سنگ کاملاً به چشم می خورد. در معابدی که او ساخته است در پای نقوش و کتیبه ها محل های خالی که قبلاً نام وی در آن بوده است کاملاً جلب توجه می کند. بهترین کلامی که در مورد خشم کودکان فرعون پیر و پسرش می توان گفت آن است که ظاهراً هتشیپسوت آن قدر لجوج و سرسخت بوده است که کنار آمدن با وی کار ساده ای نبوده است.

سرانجام نیز فرعون و پسرش نتوانستند کار را یکسر کنند. فرعون پیرمرد و جارو و جنجال باردیگر بر پا شد. تحوطمس دوم در بستر مرض افتاد و شاید در آخرین تلاش برای کوتاه کردن دست هتشیپسوت، با شوهر او تحوطمس اول از در صلح درآمد. دو تحوطمس مدت سه سال با شرکت یکدیگر سلطنت کردند و آنگاه هتشیپسوت به قدرت برگشت، البته این دفعه با دست پرتی. او رسماً صاحب همان قدرتی بود که شوهرش داشت، ولی در واقع قدرت او بیشتر بود. در یکی از کتیبه ها نوشته شده است: «زوج مقدس، هتشیپسوت، امور (مصر) را بر طبق اراده خود اداره می کرد. مصر را واداشت تا با سر خمیده برای او کار کند، او فرزند بلندمرتبه خدایان بود» او مسأله زن بودن و در عین حال پسر خدایان بودن را با هم به روش زنانه خود حل کرد. یعنی خیلی راحت آن را نادیده انگاشت. یکی از نزدیکان او معماری هنرمند بود. از او خواست برایش معبدی بزرگ در آن سوی نیل بسازد، این معبد هنوز بر پاست. او دستور داد تمام داستان را بر دیوارهای این معبد نقش کنند و با نقوش برجسته توکد فرخنده او را به تصویر بکشند. او در آنجا خود را به صورت پسر نشان می دهد. او همچنین ظاهراً از فرعون پیر، پدر شوهرش، که او را ملکه نامیده بود سپاسگزار بود. هتشیپسوت مدت ۲۱ سال سلطنت کرد. طرفدارانش گرد او جمع شده بودند و او به سرگرمیهای زنانه خویش مشغول بود از جمله هیأتهای زیادی را برای یافتن بهترین عطرهاى آن زمان به سرزمینهای دیگر روانه کرد. وقتی مُرد تحوطمس اول سرانجام توانست به تنهایی بر تخت سلطنت مصر تکیه زند.

از زندگی زناشویی وی آثاری ابدی برجای مانده است. تحوطمس همانند پدر و برادر خود هر جا نام همسر خود را یافت دستور داد آن را بتراشند و در اطراف ستون هرمی شکلی که زنش در

معبد کرنک ساخته بود دیوارهای بلندی ساخت به گونه ای که هیچ کس نتواند آن را ببیند. ولی آخرین موفقیت از آن هتشیپسوت بود دیوارهای تحوطمس فروریخته اند و ستون هرمی شکل هتشیپسوت اکنون نمایان است.

به هر حال، فراعنه در زندگی واقعی این گونه بودند. در عین حال هنگامی که از میان حیاطهای وسیع معابد در پیشاپیش جمعیت حرکت می کردند یا وقتی از میان مجسمه های غول پیکر رؤیت می شدند هر کسی — جز کاهنان — آنان را خدایان واقعی مصر می پنداشت. شاید لحظه ای که در پای مجسمه های غول آسای خود می ایستادند خود نیز چنین می اندیشیدند، یا دست کم اغوا می شدند که این گونه بیندیشند. فراعنه مصر از موفق ترین فرمانروایان باستان به شمار می آمدند. دو مجسمه بسیار عظیم، که امروزه به مجسمه های غول آسای یمنون مشهورند، و در دشت شهر مردگان تبس بر پا شده اند مؤید آنند که فراعنه ثروتمندترین شاهان قدیم بوده اند. حتی رومیان نمی توانسته اند پیکره هایی به این عظمت از خود بر پا کنند و اینها از نظر من به حقیقت دیگری نیز اشاره دارند: این تصویر که نمی توان عده زیادی از مردم را متقاعد کرد که چیزی غیر واقعی واقعیت دارد تصویری احمقانه است. آن گونه که در بنگاه تبلیغاتی به من می گفتند برای رسیدن به این هدف به سه چیز نیاز است: زمان، پول و بذل و بخشش و مصریان اولین ملتی بودند که این هر سه را با هم در اختیار داشتند.

یخا پرستی:

سیرهم آیتانی الافاق و فی انفسهم حتی یسین لهم الحق

بزودی بنایم بیشان نشانه های خود را که در کرانه های عالم و در وجود

خودشان است تا بدیشان معلوم گردد که اوج است

بنا پرستی و بخشش ای اسلامی انسان قدس مشکوٰة